

چرا به میرحسین موسوی رأی می‌دهم؟ چرا به احمدی‌نژاد رأی نمی‌دهم؟

عبدالله شهبازی

در دهمین انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران به میرحسین موسوی رأی می‌دهم. این امر از یادداشت و مصاحبه‌ای که پیش از اعلام نامزدی ایشان منتشر شد، و مواضع من پس از آن، شفاف و روشن بوده است. به میرحسین موسوی رأی می‌دهم زیرا او را شایسته‌ترین دولتمرد تاریخ سی ساله جمهوری اسلامی ایران، دولتمرد محبوب و مورد حمایت و علاقه خاص امام خمینی (ره) و مدیر توانمند کشور در دوران جنگ هشت ساله تحمیلی، می‌دانم. به میرحسین موسوی رأی می‌دهم زیرا او را تنها کسی می‌دانم که می‌تواند به وضع اسفناک کنونی پایان دهد. میرحسین موسوی، اکنون، بیست سال پس از پایان دوره هشت ساله صدارتش (۱۳۶۰-۱۳۶۸)، انبوهی دانش و تجربه اندوخته که او را در مقامی بس فراتر از آن زمان جای می‌دهد.

روشن است که این اعلام حمایت به معنی تأیید مطلق هر آن چه در دوره ریاست جمهوری مهندس موسوی رخ دهد نخواهد بود. این حق من، و حق هر شهروند ایرانی، است که در زمان خود نظرات خویش را درباره انتصاب‌ها و سیاست‌ها، هر چند انتقادآمیز و تلخ، بیان کند. این حق من و حق هر شهروند ایرانی است که در میانه یا پایان ریاست جمهوری میرحسین موسوی درباره کارنامه او داوری کنند و به آن نمره دهند. با تمامی وجود آرزومندم که در این آزمون بزرگ و تاریخی میرحسین موسوی با بالاترین نمره موفق شود. اگر چنین شود نام او در زمره بزرگ‌ترین دولتمردان مصلح تاریخ معاصر جهان اسلام، در ردیف نظام‌الملک دکن و محمد کوپرولو و امیر کبیر، ثبت خواهد شد.

بیش از این درباره مهندس موسوی سخن نمی‌گویم و به کسانی می‌پردازم که می‌پرسند چرا از موضع چهار سال پیش خود به سود احمدی‌نژاد، در زمان انتخابات نهم ریاست جمهوری، عدول کرده‌ام. این امر نارضایتی شدیدی را در میان گروهی از دوستان و علاقمندان و خوانندگان کتاب‌هایم برانگیخته است. ایمیل‌ها و گفتگوهای تلفنی مکرر در این روزها با برخی دوستان بیانگر این امر است. گویاترین نمونه ایمیل زیر است:

نامه‌ای به استاد شهبازی

بسمه تعالی

جناب آقای عبدالله شهبازی

باسلام؛ نامه‌ای که خدمت شما تقدیم می‌گردد، گفتگوی صمیمانه تعدادی دانشجو و افراد فرهنگی است که همیشه دنبال ردیابی مطالب و نوشته‌های شما بوده‌اند، کسانی که پس از فیلتر شدن سایت شما باز هم به این طرف و آن طرف می‌زدند تا بتوانند از نوشته‌ها و نظرات شما مطلع شوند. شخصیت‌های متفکر و اندیشمند و غرب‌شناس همیشه برای ما منبع انرژی و دریافت اطلاعات خوب و کارآمد هستند. شخصیت شما نیز مثل آنان یادآور یک مجاهد صادق و شجاع بود. باور ما این بود که شما می‌توانید در نقاط عطف مهم شاخص و میزان خوبی برای تشخیص حق از باطل باشید.

جناب آقای شهبازی، حتماً شما هم باور دارید که شکستن باور شاگردی نسبت به استادی، مریدی نسبت به مرادش و از همین سری نسبت‌ها به بدترین وجه می‌تواند به انسان صدمه وارد کند، صدماتی که به هیچ‌وجه و با هیچ مرهمی جبران‌پذیر نخواهد بود. جمع ما نیز پس از چرخش ۱۸۰ درجه‌ای شما نسبت به اصولی که همیشه بر آن پافشاری می‌کردید همین حال را پیدا کرده‌اند.

جناب آقای شهبازی، جمع ما در پی تتبع و تحقیق درباره کاندیداهای انتخاباتی منتظر نظرات صادقانه شما بود. اما متأسفانه با دیدن مطالب شما در سایت و جابه‌جایی‌هایی که در چند روز اخیر در تیرت مطالب رخ داد، بی‌نهایت متأثر و متأسف شدیم که فی‌الواقع یکی از مردان صادق در ذهنمان شکست. عملکرد کاملاً با عرض معذرت منافقانه و ناصداقانه شما دل همه ما را آزرده به گونه‌ای که حتماً هیچ یک از ما نمی‌توانست با هیچ توجیهی آب رفته را به جوی بازگرداند.

آقای شهبازی مثال زدنی ما، حالا دیگر جز یک فرد نان به نرخ روز خور جلوه دیگری در ذهن ما ندارد. برای ما مهم نیست که چه کسی طرفدار کدام کاندیدا باشد، به هر حال از نظر ما برنده اصلی نظام جمهوری اسلامی ایران است که می‌تواند پس از ۳۰ سال با شورآفرینی مردم را به صحنه انتخابات بکشاند.

کسی که ادعای مورخ بودن دارد، کسی که ادعای انسان طراز اول جامعه بودن دارد، کسی که مدعی مبارزه با دزدان و مفسد آنان است، چگونه است که اکنون طرفداری خود را از همه کسانی اعلام می‌دارد که روزی در حسرت برده شدن نام آنان و افشای عملکردشان بوده است؛ یا نکند می‌خواهید بگویید کسی که پرونده همه زیر بغل اوست از این جریانات اطلاع ندارد یا اساساً آنچه را که بچه‌های دانش‌آموز می‌دانند. ضرب‌المثل مردم در وقت مواجهه با یادآوری نام این آقایان چیست؟ [مافیایی که مردم] بازبان طنز و خنده از آن یاد می‌کنند وجود ندارد؟ مردم می‌گویند دم خروس را باور کنیم یا قسم روباه را؟

خوب است کمی با مردم همراه می‌شدید. مطمئناً آن وقت می‌دانستید که مردم هم از شما شجاع‌ترند هم حافظه بهتری دارند، هم نان را به نرخ روز نمی‌خورند و هم طرفداری‌شان از فردی خاص به دلیل تأمین منافع شخصی‌شان نیست.

درخاتمه به شما توصیه می‌کنیم در نحوه عمل خود تجدیدنظر کنید. حیف است باور جوانانی که به شما اطمینان داشته‌اند این گونه خرد شود و به زمین بریزد. شما می‌توانید طرفدار هر کسی باشید، اما لطفاً مردم را ابله نپندارید. فکر نکنید که نمی‌توانند رگه‌های نفاق را تشخیص دهند. برعکس شما مردم به راحتی رگه‌های فراماسونری و روشنفکری و وابستگی را به خوبی تشخیص می‌دهند.

من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال

والسلام

متن فوق با تعارفات اغراق‌آمیز آغاز می‌شود و با اهانت‌های شدید پایان می‌یابد. این متن شاید کسی را که به دنبال رابطه «مرید و مرادی» بوده، و در این راه کوشیده، به «حفظ مریدهایش» وسوسه کند، و متأسفانه در حوزه‌ها و محافل فرهنگی ما این رویه کارایی نیز داشته، ولی من هیچگاه نه به دنبال ایجاد رابطه «مراد و مریدی» با کسی بوده‌ام نه حتی به چنین چیزی اندیشیده‌ام. اگر کسانی چنین تلقی داشته‌اند، باید توجه کنند که این «مرید» است که باید از «مراد» تبعیت کند نه به عکس. قطعاً من از آنان نیستم که اجازه دهم «مریدان» اداره‌ام کنند. تحلیل‌ها و تحقیقات من، از نیمه دهه ۱۳۶۰، سال‌ها پیش از ظهور پدیده‌ای به نام احمدی‌نژاد، در فضای سیاسی ایران منتشر می‌شد یا به دست مسئولان می‌رسید و در سیاست‌گذاری‌ها مؤثر بود؛ از آغاز هدفی مشخص را، با روش‌هایی روشن، دنبال می‌کردم و مکرر نسبت به افراط و تفریط‌ها و برداشت‌های یکسویه از تحقیقاتم هشدار می‌دادم. این رویه را در مقدمه کتاب *زرسالاران* می‌توان دید؛ آنجا که به تجلیل از یهودیان ثروتمندی چون امیل پیر و والتر راتنو یا پارسیانی چون گشتاسب شاه نریمان پرداخته‌ام. نوشتم:

به دلیل پیوند زرسالاران یهودی و پارسی با دو گروه دینی فوق، برای پیشگیری از هرگونه سوءتفاهم محتمل تأکید می‌کنم که نگارنده هیچگونه پیشداوری ضد یهودی و ضد پارسی ندارد. غرض عرضه نتایج پژوهشی است که، به گمان من، جایگاهی اساسی در تبیین تحولات تاریخ معاصر ایران دارد و بدون آن نمی‌توان به تصویری روشن و واقع‌گرایانه از فرایند بغرنج تطور جامعه ایرانی در دوران معاصر رسید... در دانش‌های اجتماعی، رابطه میان هویت جمعی و هویت فردی انسان مسئله بسیار بغرنجی است و مرز قاطعی را برای تفکیک دامنه تأثیر و تأثر این دو نمی‌توان یافت. شناخت این رابطه سطحی‌نگری و تعمیم‌های مطلق‌گرایانه را بر نمی‌تابد. کسانی که در تحلیل اجتماعی و تاریخی به هویت‌های جمعی دل می‌بندند و می‌کوشند پدیده‌های انسانی را در قالب مفاهیم کلی، چون تعلق‌های طبقاتی و حتی فرهنگی - تمدنی، خلاصه کنند لاجرم با انبوهی از استثنائات مواجه می‌شوند که ناقض احکام عام و از پیشی است. بدینسان، در تحلیل نهایی تنها می‌توان از گرایش‌های عام سخن گفت نه از احکام مطلق و تغییرناپذیر.

اینجانب به هویت مستقل فردی انسان به مثابه موجودی آزاد و دارای قدرت و جسارت کاوش و سنجش و گزینش، صرف‌نظر از تعلق‌های جمعی او، باور دارم و هیچگاه منظورم از کاربرد مفاهیم کلی و عام چون غربی، شرقی، مسلمان، مسیحی، جدیدالاسلام، زرسالاری، الیگارش، یهودی، پارسی، و غیره و غیره نفی این آزادی و استقلال نیست. در این پژوهش نمونه‌های متعدد خواهیم یافت که فرد راه مستقلی را در پیش گرفته که

معارض با سنن و منافع جمع عامی است که به آن تعلق دارد. یک نمونه کهن در یهودیت، عنان بن داوود، بنیانگذار فرقه قرائی (سده دوم هجری / هشتم میلادی)، است که خود به خاندان رش گلوتا، یعنی "شاهزادگان داوودی" یهود، تعلق داشت و برادرزاده سلیمان بن حسدای، "شاه داوودی" یهودیان زمان خود، بود. او راه ستیز سخت با الیگارشی حاخامی را در پیش گرفت. با نمونه‌های جدید این پدیده نیز آشنا خواهیم شد. به عنوان مثال، در جلد دوم درباره اسپینوزای یهودی، اندیشمند نامدار سده هفدهم میلادی، و تعارض او با الیگارشی یهودی آمستردام سخن گفته‌ام و در جلد سوم درباره ستیز مجتمع مالی فرانسوی کردی مویلیه با روچیلدها سخن خواهم گفت. در رأس کردی مویلیه امیل پرر قرار داشت. پرر یهودی است و به یک خاندان نامدار یهودی تعلق دارد. نمونه دیگر، والتر راتنو، وزیر خارجه آلمان (۱۹۲۲) است. راتنو سیاستی معارض با مشی الیگارشی زرسالار غرب در پیش گرفت و به این دلیل به قتل رسید. راتنو نیز یهودی بود و به یک خاندان ثروتمند یهودی تعلق داشت. پدرش بنیانگذار کمپانی معروف AEG است و وی پس از مرگ پدر ریاست این مجتمع مهم صنعتی آلمان را به دست داشت.

در مورد پارسیان هند و زرتشتیان ایران نیز چنین است. گ. ک. ک. نریمان یک نمونه گویاست که با او آشنا خواهیم داشت. به یاد داشته باشیم که نریمان از تبار دختری ملا کاووس و ملا فیروز پارسی است که در اواخر سده هیجدهم و اوایل سده نوزدهم در پیوند با دستگاه کمپانی هند شرقی بریتانیا تکاپویی مرموز در رابطه با ایران داشتند. نگارنده ضرور می‌داند احترام کامل خود را به تمامی یهودیان و زرتشتیان آزاداندیش و جویای حقیقت ابراز دارد و یاد گشتاسب نریمان دانشمند فقید پارسی را، که نمادی برجسته و آموزنده از حقیقت‌جویی و آزاداندیشی نظری بود، گرامی دارد.

داوری فوق در مورد جدیدالاسلام‌ها نیز صادق است. در این کتاب درباره یهودیان مخفی به کرات سخن گفته‌ام و درباره فرقه‌های یهودی مخفی، چون مارانو‌ها در اسپانیا و پرتغال، دونمه‌ها در عثمانی و فرانکیست‌ها در اروپای شرقی و مرکزی توضیح داده‌ام. معهذاً، در مقابل یهودیت مخفی، یعنی گروه‌های ظاهری و هدفمند گروهی از یهودیان به دین دیگر (به‌طور عمده مسیحیت و اسلام) با حفظ پنهان پیوندهای یهودی، پدیده گروه واقعی یهودیان به سایر ادیان را نیز بیان داشته‌ام و نمونه‌های متعددی از آن را شرح داده‌ام. برای پیشگیری از هرگونه سوء تفاهم و برداشت سطحی و عامیانه تأکید می‌کنم هرچند یهودیت مخفی یک واقعیت مهم تاریخی است که به درستی باید مورد توجه قرار گیرد، ولی این بدان معنا نیست که هر جدیدالاسلامی یهودی مخفی است. در متن کتاب از یهودیانی چون مخیریق و اسود راعی یاد کرده‌ام که در زمان حیات پیامبر اسلام (ص) به اسلام گرویدند و در جنگ با کفار به شهادت رسیدند.^۱

در حوزه سیاست نیز، برخلاف تلقی نویسندگان نامه فوق، هیچگاه «نان به نرخ روز» نخورده‌ام؛ نه در دوره حکومت پهلوی نه پس از انقلاب. ولی تحولات بزرگ در حوزه اندیشه و نظر و در نگاهم به زندگی رخ داده است که آن را طبیعی هر انسان دارای فکر و روان زنده و پویا می‌دانم. جمود و تصلب در قالب‌های لایتغیر نظری، که ایدئولوژی مارکسیسم تنها یک نمود آن بود، بزرگ‌ترین آفت اندیشه است. در طول زندگی، از نوجوانی تا امروز که ۵۴ ساله‌ام، آموختم که از «ایمان» به انگاره‌های متصلب «ایدئولوژیک» به «باور» به یافته‌های برخاسته از کاوش دقیق و جامع نظری برسم. «ایمان» در حوزه معنویت جا دارد نه در حوزه اندیشه و پژوهش. می‌توان به خداوند «ایمان» داشت ولی نمی‌توان در حوزه اندیشه و پژوهش اجتماعی و سیاسی و تاریخی «مؤمن» بود. در این کاربرد، «ایمان» به معنی «یقین قطعی» است نه بیش از آن؛ که این نیز می‌تواند به تبع یافته‌ها و تحولات جدید نظری فروریزد.

اگر می‌خواستیم «نان به نرخ روز» بخورم زمان حکومت پهلوی نیز می‌توانستم؛ و تعجب نکنید اگر بگویم در سی ساله اخیر نیز حال و روزم بهتر می‌بود. برخی کسان را می‌شناسم که مانند من رنج زندان و سلول انفرادی و شلاق را نچشیدند و به عکس در دوران دانشجویی منبع ساواک (سازمان اطلاعات و امنیت حکومت پهلوی) بودند و پس از انقلاب به مقامات عالی، از ریاست دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، که زمانی دانشجوی آن بودم، تا معاونت وزیر و حتی وزارت و معاونت رئیس‌جمهور رسیدند. در سه دهه اخیر نیز جایگاهم به گونه‌ای بود که می‌توانستم با «نفاق»، به تعبیر نویسندگان نامه یا «خودفروشی» به تعبیر خودم، راهی دیگر دنبال کنم و سرنوشت دنیوی دیگر داشته

1. <http://www.shahbazi.org/pages/plutocracy01.htm>

باشم. اما، اگر چنین می‌کردم، این نبودم که امروز هستم.

«ادعای مورخ بودن» نداشتم؛ مورخ و محقق هستم! می‌توان بر نظراتم خرده گرفت و نپذیرفت و مردود شمرد ولی نمی‌توان منکر شد که بخش عمده عمر خویش را در پژوهش تاریخی گذرانیده‌ام؛ با کم‌ترین اجر مادی و حتی به ازای از دست دادن امکانات مادی خویش، و حتی به بهای درافتادن با کانون‌های قدرتمندی که تحقیقاتم را برای منافع خود خطرناک می‌دیدند. عبدالله شهبازی مورخ است نه «مدعی مورخ بودن» همان‌گونه که نمی‌توان منکر مورخ بودن سایر مورخین شد؛ هر کس و با هر دیدگاه!

«ادعای انسان طراز اول جامعه بودن» را هیچگاه نداشتم. زندگی شخصی و اجتماعی‌ام سرشار از خلل و رنج بوده؛ نه خودشیفتگی داشته‌ام نه خود را از دیگران برتر دیده‌ام. این را کسانی گواهی می‌دهند که مرا از نزدیک می‌شناسند.

«مدعی مبارزه با دزدان»، یعنی مبارزه با کانون‌های فساد، بوده و هستم. در این راه کوشیده‌ام و خواهم کوشید؛ موسوی رئیس‌جمهور باشد، احمدی‌نژاد یا هر کس دیگر. در این راه مصائبی بزرگ متحمل شده‌ام به‌عکس کسانی که با به دست گرفتن «پرچم عدالت‌خواهی» به قدرت و ثروت و مقامات عالی رسیدند و در برابر سیل هجمه‌ها و تهمت‌های خردکننده مرا تنها گذاشتند. یکی از دلایل رأی ندادن به احمدی‌نژاد، و کانونی که با حربه‌های به شدت غیردینی و غیراخلاقی از احمدی‌نژاد حمایت می‌کند، همین است. منظوم خودشیفتگانی است که تمامی آن‌چه را که در نامه فوق به من نسبت داده شده در شخصیت‌شان متبلور می‌بینم؛ و اینک کارشان به جایی رسیده که خود را، نعوذبالله، علی (ع) و حسین (ع) و چهره‌هایی چون میرحسین موسوی را «طلحه و زبیر» و حتی «یزید» می‌خوانند. اینان همان کسان‌اند که پالیزدار بیچاره را به «فرافکنی» متهم کردند، که گویا برای نپرداختن تعهدات بانکی به «افشاگری» دست زده زیرا ظاهراً راه‌های معمول و مرسوم در جامعه امروزی ایران مانند زدوبند و رشوه و اعمال نفوذ برای حل‌وفصل این امور به روی او بسته بود، ولی اینک احمدی‌نژاد را «فرافکن» نمی‌دانند؛ کسی که برای چند روز ریاست بیش‌تر هیچ‌خدایی را بنده نیست؛ با شماهای آماری آنچنانی خود را مضحکه همگان کرده، و کانون‌های حامی‌اش، که اصلاً و ابداً «تشنه قدرت» نیستند و فقط «شیفتگانی» هستند که می‌خواهند از اریکه «خدمت» به زیر کشیده نشوند، با دروغ و تهمت‌های زشت و روش‌های اقتدارگرایانه و نئوفاشیستی ایران را به سوی جنگ داخلی پیش می‌برند. منظور از تشبیه انتخابات دهم به جنگ‌های حق و باطل در صدر اسلام، در سخنرانی معروف ۶ خرداد ۱۳۸۸ حسین شریعتمداری در اصفهان،^۲ همین حوادثی نبود که امروز رخ می‌دهد؟ آیا از همان زمان مقدمات کودتای انتخاباتی، با روش‌هایی کاملاً مشابه با روش‌های حزب نازی آلمان در دهه ۱۹۳۰، تدارک نمی‌شد؟ زمانی سعید امامی در یکی از سخنرانی‌هایش از «دوستان نئونازی» خود سخن گفت که هولوکاست را انکار می‌کنند. این «دوستان نئونازی» سعید امامی همان طراحان همایش «هولوکاست» نیستند؟ کسانی که حتی یک برگ پیشینه صهیونیسم‌پژوهی و یهودپژوهی در کارنامه‌شان نیست، مقام و منصب و شهرتی نداشتند، ولی ناگهان روزنامه *وال/استریت ژورنال*، ارگان بانکداران یهودی نیویورک که با هر کس مصاحبه نمی‌کند، با ایشان مصاحبه می‌کند و به ایدئولوگ دولت احمدی‌نژاد در حوزه صهیونیسم بدل می‌شوند؟! بسیار فاصله است میان صهیونیسم‌شناسی و صهیونیسم‌ستیزی راستین با نئونازیسم. سال‌ها پیش در مقاله «سعید امامی و دوستان نئونازی او» شرح دادم که نازیسم و صهیونیسم زاده یک کانون‌اند و این خاستگاه واحد را تبیین کردم.^۳ به

2. <http://www.kayhannews.ir/detail.aspx?cid=15756>

۳. بنگرید به مقاله «سعید امامی و دوستان نئونازی او» (روزنامه *آفتاب/امروز*، چهارشنبه ۲۷ بهمن ۱۳۷۸/۱۶ فوریه ۲۰۰۰، ص ۷. مقاله فوق را، با تغییر عنوان و حذف مقدمه آن درباره سعید امامی، که به دلایل سیاسی انجام گرفت، از همان آغاز در وبگاهم قرار دادم با عنوان «رازهای پنهان صعود نازیسم»:

<http://www.shahbazi.org/Articles/Nazism.pdf>

مقدمه‌ای که در روزنامه منتشر شد ولی در سایت حذف کردم این است: «آقای سعید امامی (اسلامی) در زمان تصدی معاونت امنیت وزارت اطلاعات در جمع دانشجویان دانشگاه همدان سخنرانی ایراد کرده که در هفته‌های اخیر متن آن در برخی مطبوعات منعکس شده است. ظاهر این سخنرانی چهره فردی را نشان می‌دهد که گویا در برابر پدیده نفوذ صهیونیسم در فرهنگ جهانی سخت حساس و معترض است. او، از جمله، چنین می‌گوید: "کتاب‌های تاریخی را اگر واقعاً خوانده باشید، این بحث شش میلیون یهودی یک جفنگ تاریخی است. من یک سری از این دوست‌های نازی و نئونازی داشتم. کتاب‌های معتبر درجه یکی را در این رابطه برای من فرستادند. آخرین آماری را که خود یهودی‌ها جمع کرده بودند، ۲۵۰ هزار نفر بود کل کشته یهودی‌ها در جنگ دوم جهانی. در صورتی که

راستی، تحرکات فاشیستی سال‌های اخیر در ایران، که با بلوای هولوکاست هم‌زمان است، و حتی شعارنویسی گسترده بر دیوارها به سود هیتلر، که در یادداشت ۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۶ در سایت خود مطرح کردم،^۴ از سوی کدام کانون است؟ آیا مملکت وزارت اطلاعات ندارد و دستگاهی نیست که بتواند این شعارنویسان را شناسایی کند؟

دوستان!

باور کنید، چه بپذیرید چه نه، من به عنوان کارشناس این حوزه، که ظاهراً مورد قبول شما نیز بوده، مدت‌هاست به این باور رسیده‌ام که دست‌های مرموزی می‌کوشد ایران را، حداقل در تبلیغات، به کاریکاتوری از آلمان هیتلری بدل کند؛ و حداکثر این‌که در دور دوم حکومت احمدی‌نژاد ماجراجویی‌های نظامی مدهشی را رقم زند. مشاوران «نئونازی» از کجا سردرآورده‌اند؟ چرا آقای احمدی‌نژاد در مصاحبه معروف خود با مایک والاس، خبرنگار معروف یهودی-آمریکایی، در پاسخ به این گفته او که «تعدادی از بهترین دوستان» احمدی‌نژاد یهودی هستند، تکذیب نمی‌کند و به تعبیر دیگر بر این گفته او صحنه می‌گذارد؟ این «بهترین دوستان یهودی» احمدی‌نژاد چه کسانی هستند؟^۵ پنجشنبه ۲۶ مهر ۱۳۸۶ در دفترچه

←

می‌بینیم چند میلیون نفر در جنگ جهانی کشته شده است، ولی دنیا را شش میلیون یهودی کشته شده پر کرده است... (ضمیمه گزارش فیلم، شماره ۱۴۱، ۱۵ دی ۱۳۷۸، ص ۳۱) آنچه در نقل قول فوق از اهمیت فراوان برخوردار است و تعمق جدی را می‌طلبد، تأکیدی است که نامبرده بر «دوستان نازی و نئونازی» خود کرده است. حیرت‌انگیزتر اینکه او این نکته را، در مقام معاون امنیتی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران، در جمع دانشجویان اعلام می‌دارد و به این ترتیب این تصویر را القاء می‌کند که گویا «نازی‌ها و نئونازی‌ها» مخالفان واقعی و سرسخت صهیونیست‌ها و لذا دوستان و متحدان نیروهای معتقد به آرمان‌های انقلاب اسلامی هستند و نظرات و به تبع آن عملکرد سیاسی ایشان می‌تواند مثبت و مورد تأیید تلقی گردد. از سوی دیگر، آقای سعید امامی تلاش پژوهشی گسترده‌ای را که در سال‌های اخیر از سوی گروهی از فرهیختگان و روشنفکران و مورخان آزاداندیش و خوشنام دنیای غرب، که برخی از سرشناس‌ترین چهره‌های ایشان در زمره مبارزان و زندانیان ضدنازی دوران جنگ جهانی دوم جای دارند، در جهت پیرایش تحریف‌های تاریخی آغاز شده، به جریان بسیار بدنام و مشکوک نازیسم و نئونازیسم نسبت می‌دهد. او بدینسان، رندانه، بر تبلیغات گسترده صهیونیست‌ها صحنه می‌گذارد که گویا مورخان و محققانی که در جهت شناخت عملکرد شبکه مافیایی- صهیونیستی دنیای معاصر و مقابله با تحریفات تاریخی ایشان می‌کوشند، در زمره فاشیست‌ها و نئونازی‌ها جای دارند. نگارنده، در بررسی زیر- جدا از بحث‌های جاری مطبوعاتی درباره پدیده سعید امامی- می‌کوشد تا پیوندهای مشکوک فاشیسم و نازیسم را با کانون‌های دسیسه‌گر و صهیونیستی دنیای معاصر به اجمال نشان دهد.»

۴. [تحرکات فاشیستی در ایران](http://www.shahbazi.org/blog/Archive/8507.htm#در_ایران_تحرکات_فاشیستی) <http://www.shahbazi.org/blog/Archive/8507.htm>

۵. بنگرید به یادداشت وبلاگ «یهودشناخت» که حاصل تفحص جدی نویسنده وبلاگ فوق برای تعیین صحت و سقم این مطلب است. به علت اهمیت مسئله عین یادداشت ایشان را نقل می‌کنم: «یکی از خوانندگان به نام مهدی... در مورد مصاحبه مایک والاس با آقای احمدی‌نژاد ادعایی کرده بود که طبیعتاً پذیرفتن آن نیاز به بررسی داشت. از آنجا که نتوانستم هیچ متن کامل و ویرایش نشده‌ای از این مصاحبه در اینترنت پیدا کنم، منتظر ماندم تا تکرار این مصاحبه را که روز جمعه ساعت ۱۷:۴۰ از شبکه اول سیما پخش شد با دقتی بیش‌تر از قبل ببینم و بشنوم. جالب اینجاست که در گزارش سایت CBS News هم متن قسمت مورد نظر درج نشده است. گویا یا قضیه برایشان مهم نبوده است یا آقای مایک والاس بندی را که نباید به آب می‌داده به آب داده است. با دیدن دوباره مصاحبه متوجه شدم که متأسفانه ادعا حقیقت دارد و اتفاقی که مهدی به آن اشاره کرده بود در حدود دقیقه شصتم این مصاحبه تقریباً هفتاد و پنج دقیقه‌ای روی داد. و اما ادعای تأیید شده مهدی: «دیشب (۱۳۸۵ / ۵ / ۲۵) مصاحبه آقای احمدی‌نژاد با شبکه خبری CBS آمریکا پخش شد. نزدیک به پایان مصاحبه، مصاحبه‌کننده گفت: "علی‌رغم دشمنی که شما با یهودیان دارید تعدادی از دوستان شما [رئیس جمهور] یهودی هستند". احمدی‌نژاد پاسخ داد: "من چنین کسانی را نمی‌شناسم. شاید منظورتان خودتان هستید." مصاحبه‌کننده گفت: "البته که من یهودی هستم." احمدی‌نژاد ادامه داد: "ولی شما دوست قدیمی من نیستید ما تازه دوست شده‌ایم." مصاحبه‌کننده گفت: "نه! منظور من تعدادی از بهترین دوستان شماست." ولی مترجم چنین ترجمه کرد: "همه جای دنیا یهودی هست. شما هم در ایران یهودی دارید." و احمدی‌نژاد پاسخ داد: "بله که ما در ایران یهودی داریم. در مجلس هم یهودی داریم..." و خلاصه قضیه را ماست مالی کردند.»

ادعای مهدی که مورد بررسی قرار گرفت و تأیید شد، اما تکلیف ادعای مایک والاس چه می‌شود؟ اگر او دروغ گفته و قصد فتنه‌گری داشته است چرا به جای تکذیب، قضیه ماست مالی شده است و اگر ادعای او درست است اولاً باید مشخص شود این یهودیان که تعدادی از بهترین دوستان رئیس جمهور هستند کیستند؟ ثانیاً آیا رئیس جمهور از هویت یهودی آنها خبر داشته است یا خیر؟

پی نوشت مورخ ۱۳ شهریور ۱۳۸۵: پس از تشکیک برخی دوستان در صحت خبر فوق و سکوت رسانه‌های خبری در این مورد، تصمیم گرفتم که فیلم مصاحبه مایک والاس با آقای احمدی‌نژاد را پیدا کنم. خوشبختانه مؤسسه سروش سیما به دادم رسید و پس از

یادداشت‌های روزانه‌ام چنین نوشتم:

مایکل لدین کتابی منتشر کرده با نام «بمب ساعتی ایرانیان». فؤاد عجمی، اندیشمند نومحافظه کار و استاد روابط بین‌الملل در دانشگاه جان هاپکینز، در تبلیغ کتاب نوشته است: «کتاب مایکل لدین قساوت تئوکراسی رادیکال و سودهای ماوراء مرزهای آن را آشکار می‌کند. پس از انتشار کتاب لدین توهّمات درباره ایران از میان خواهد رفت.» بوش از جنگ جهانی سوم سخن گفته و تونی بلر فضای جهان را شبیه به زمان ظهور فاشیسم در آلمان و این بار توسط ایران توصیف کرده.

تحلیل من [عبدالله شهبازی] درست است که سخنرانی احمدی‌نژاد در دانشگاه کلمبیا برنامه بود برای بزرگ کردن احمدی‌نژاد و معرفی او به جهان به عنوان هیتلر جدید. ساختن چهره جهانی از احمدی‌نژاد برنامه‌ریزی شده است و مقدمه جنگ منطقه‌ای یا جهانی. جرئت نمی‌کنم این تحلیل را منتشر کنم. رئیس دانشگاه کلمبیا به احمدی‌نژاد این‌طور توهین کرد:

Mr. President, you exhibit all the signs of a petty and cruel dictator...

[آقای رئیس جمهور، شما تمامی علائم یک دیکتاتور حقیر و بی‌رحم را از خود بروز دادید...]

من ادعاهای مهدی خزعلی درباره تبار یهودی احمدی‌نژاد را مستند نمی‌دانم و به آن اعتنا نمی‌کنم و حتی طرح این مسائل از سوی وی را مشکوک و هدفمند می‌دانم به‌ویژه که خزعلی ابتدا باید توضیح دهد به‌رغم تمکن فراوان مالی خود و خانواده‌اش، به عنوان فرزند یک آیت‌الله سرشناس، چرا دارای صاحبخانه یهودی بوده و هست. ولی برخی حامیان احمدی‌نژاد برایم مسئله هستند: از محمدعلی رامین، که یک شبه و با مصاحبه *وال/استریت ژورنال* ناگهان ایدئولوگ صهیونیسم‌ستیزی در جمهوری اسلامی ایران شد تا حسین شریعتمداری و روح‌الله حسینیان که برای سوق دادن ایران به سوی جنگ داخلی و برانداختن نظام جمهوری اسلامی به جدّ می‌کوشند. این دو تنها نیستند. شبکه قدرتمند و متنفذ و ثروتمندی حامی احمدی‌نژاد است که فلاحیان و حسینیان و علم الهدی (امام جمعه مشهد) از گردانندگان آن‌اند و روزنامه *کیهان* و سایت «رجانیوز» سخنگوی آن. مواضع شریعتمداری، که انتخابات دهم را به جنگ‌های حق و باطل در صدر اسلام و میرحسین موسوی را به طلحه و زبیر و یزید تشبیه می‌کند، و سخنان حسینیان که همان مقایسه را می‌کند و حرکت‌های غیراخلاقی و تحریک‌آمیز احمدی‌نژاد در مناظره‌های تلویزیونی را «افشاگری علوی و اباذری» می‌خواند،^۶ بیانگر تلاش این کانون برای خونین کردن اختلافات و تعارض‌های سیاسی در ایران و از این

اریز کردن سه هزار تومان ناقابل به حساب این مؤسسه توانستم این فیلم را به دست بیاورم. متأسفانه پس از دیدن دوباره فیلم ماستمالی کاری مترجم به تأیید دوباره رسید. اگر حال و حوصله‌ای بود، صدای بخش مورد نظر از مصاحبه را در اینترنت خواهم گذاشت تا دوستانی که در این قضیه شک دارند به یقین برسند...»

<http://jew.blogfa.com/8505.aspx>

پی‌نوشت شهبازی (پنجشنبه، ۲۱ خرداد ۱۳۸۸، ۹ صبح): نویسنده وبلاگ «یهود شناخت» خواسته‌اند که جملات پایانی یادداشت را، که بیانگر تلقی ایشان از ماجرای فوق است، نقل کنم. تلقی ایشان چنین است: «البته این را هم بگویم که تحلیل شخصی بنده این است که مایک والاس قصد شیطنت داشته است. او خود یک یهودی صهیونیست است و منطقی نیست که یک صهیونیست بخواهد در مورد نفوذ پنهان یهودیان در حاکمیت یک کشور افشاگری کند. الا اینکه بگویم قصد مودی‌گری و تخریب داشته است. سؤال من این است که چرا مترجم باید حرفهای مصاحبه کننده را آن هم در مصاحبه‌ای در این سطح، تغییر بدهد و جور دیگری ترجمه کند؟»

تلقی من این نیست. گمان می‌کنم برخی از نزدیکان احمدی‌نژاد در نهاد ریاست‌جمهوری، به تصور این‌که مایک والاس یهودی آمریکایی و پیرمردی کارکشته و «خودی» است، خام شده و در پیش از مصاحبه اصل و تبار خود را به او شناسانیده‌اند و مایک والاس در گفتگو «بند را به آب داده است.» به این دلیل بخش فوق در وبگاه شبکه خبری CBS سانسور شده. این تصور که احمدی‌نژاد نفهمید مایک والاس چه می‌گوید و تمام کاسه کوزه‌ها را بر سر مترجم شکستن درست نیست. گزارش شبکه خبری CBS از مصاحبه مایک والاس با احمدی‌نژاد در آدرس زیر است:

<http://www.cbsnews.com/stories/2006/08/09/60minutes/main1879867.shtml>

6. <http://www.drkhazali.com/articles-and-mails/397-1387-11-06-07-27-46.html>

7. <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=8803161282>

طریق برافروختن جنگ داخلی است. آنان مدتی است زمزمه آشوب‌های خیابانی را با پیامک تکثیر می‌کنند. این روش تازه نیست. کانون فوق سال‌هاست، از زمان حوادث کوی دانشگاه و قتل‌های زنجیره‌ای، استراتژی تبدیل اختلافات جناح‌های سیاسی درون ایران به تعارضات خونین و جنگ داخلی را پیش می‌برند.

این تحلیل تازه به ذهن من نرسیده. سال‌هاست این فرایند را با دقت پی می‌گیرم و در این زمینه هشدار می‌دهم. در زمان حوادث کوی دانشگاه تحلیلی خصوصی نگاشتم که گویی به همین امروز تعلق دارد. آن زمان نیز کسانی در جناح‌های سیاسی معارض می‌کوشیدند سیر تحولات را به جنگ داخلی بکشانند. می‌گویند این کسان فقط در «جبهه مشارکت» یا گروه‌های دو خردادی بودند. می‌گویم چنین نیست. در همه گروه‌ها بودند. شبکه براندازی که **کیان جمهوری اسلامی** و حتی تمامیت ارضی ایران را هدف گرفته دو خردادی و سه تیری نیست؛ در همه جناح‌ها نفوذ دارد و کار خود را پیش می‌برد. در تحلیلی که ۲۹ تیر ۱۳۷۸ ارسال شد، حوادث آن روز را تبیین کردم. گزیده‌ای از مندرجات قابل انتشار تحلیل فوق به شرح زیر است:

تحولات جاری کشور به تدریج چارچوب طرحی بسیار خطرناک و هشداردهنده را ترسیم می‌کند. طبق این تصویر، آنچه در روزهای اخیر می‌گذرد اجزاء بهم پیوسته یک طرح بسیار جدی براندازی علیه نظام جمهوری اسلامی ایران است.

الف) آنچه رخ داد:

۱- در پی تحصن دانشجویان، طبق نقشه از پیش طراحی شده یا در اثر تصادف و از سر اهمال، کار به خشونت کشیده شد. این خشونت طبعاً واکنش‌های تند دانشجویان را در پی داشت و در نتیجه به بستری بدل گردید برای آشوب‌های خیابانی ۲۰-۲۲ تیر ۱۳۷۸ تهران.

۲- هرچند آشوب‌های خیابانی فوق از بسیاری جنبه‌ها باید برای سیاستگذاران نظام مهم و هشداردهنده باشد، معهدا رسانه‌های غربی بسیار بیش از ابعاد واقعی به بزرگنمایی حوادث پرداختند و با به کار بردن تعبیری چون «انقلاب دوم در ایران» (شبکه سی.ان.ان) و غیره، حساسیت نظام را به شدت تحریک کردند. به این ترتیب، آنان توانستند ما را متأثر کنند و به واکنش‌هایی وادارند که مورد نظرشان بود.

این گونه آشوب‌های خیابانی مکرراً در کشورهای غربی رخ می‌دهد ولی هیچگاه به عنوان «تهدید برای کیان نظام» جلوه داده نمی‌شود و هیچگاه این همه اغراق درباره آن صورت نمی‌گیرد. رسانه‌های غربی به این گونه شورش‌ها و آشوب‌ها در کشورهای خود بسیار ظریف برخورد می‌کنند و از طریق ارائه پوشش خبری مناسب آن را به صورت حوادثی کاملاً عادی جلوه می‌دهند. نمونه‌های فراوان از شورش‌های خیابانی در تاریخ چهل ساله اخیر غرب (اروپا و ایالات متحده آمریکا) می‌توان یافت که برخی به شرح زیر است: شورش سال ۱۹۶۲ میسی‌سی‌پی (دو نفر کشته و ۳۷۵ نفر مجروح)، شورش اوت ۱۹۶۵ لوس‌آنجلس (۳۴ نفر کشته و یک‌هزار نفر زخمی)، شورش سال ۱۹۶۶ کلیولند، شورش‌های سال ۱۹۶۷ در ۵۰ شهر آمریکا (فقط در شهر نیوجرسی ۲۶ نفر کشته شدند و ۱۰ الی ۱۵ میلیون دلار خسارت وارد شد)، شورش سال ۱۹۶۸ شیکاگو علیه جنگ ویتنام، شورش معروف دانشجویی سال ۱۹۶۸ فرانسه، شورش فوریه ۱۹۷۱ لندن، شورش ۱۹۷۵ کنتاکی، شورش ۱۹۸۰ میامی (به قتل ۱۸ نفر و ۱۰۰ میلیون دلار خسارت مالی انجامید)، شورش سال‌های ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲ لیورپول و شورش آوریل ۱۹۹۲ لوس‌آنجلس (به قتل ۵۸ نفر و تخریب بخش مهمی از شهر و یک میلیارد دلار خسارت مالی منجر شد). شورش‌های مکرر دانشجویی سال‌های اخیر در کره جنوبی نیز معروف است.

۳- متأسفانه، برای طراحان سناریوی براندازی، واکنش‌ها و رفتار سیاسی جناح‌های سیاسی کشور در قبال حوادث فوق کاملاً قابل پیش‌بینی است زیرا این رفتارها واکنشی، احساسی، بسیار ساده و بسیط و مبتنی بر پیشداوری‌ها و تحلیل‌های شناخته شده است. بنابراین، مرحله بعدی این طرح عبارت است از تشدید اختلافات و بهره‌گیری از حوادث فوق برای سوق دادن سیر حوادث به تعارض مستقیم و حاد. این اقدامات یا از طریق عوامل نفوذی فعال در هر دو جناح (بطور مستقیم) و یا با بهره‌گیری از پیشداوری‌ها و حساسیت‌های هر دو جناح (بطور غیرمستقیم) تحقق می‌یابد.

۴- با اغراق درباره حوادث فوق و بزرگنمایی برخی شعارها، که گروهی بسیار اندک مطرح کردند و در یک نظام تبلیغاتی هوشمندانه باید کم‌اهمیت جلوه داده شود، حساسیت برخی نیروهای دلسوز انقلاب، به‌ویژه فرماندهان سپاه، تحریک می‌شود و به ایشان چنین القاء می‌گردد که مسبب این شورش سیاست‌های آقای

خاتمی است و این سیاست‌ها کیان نظام و رکن اصلی آن، نهاد ولایت فقیه، و شخص مقام معظم رهبری را هدف گرفته است. در نتیجه، فضایی آفریده می‌شود که نیروهای فوق برکناری دولت آقای خاتمی را به عنوان "تکلیف شرعی" خود احساس کنند یا به اقداماتی دست زنند که عملاً کودتا علیه دولت آقای خاتمی تلقی شود. نامه اخیر فرماندهان سپاه به آقای خاتمی مؤید این تحلیل است.

۵- همزمان در افکار عمومی شایعه کودتای احتمالی سپاه علیه خاتمی به شدت گسترش می‌یابد و بدینسان نوعی تنش و التهاب در فضای سیاسی کشور ایجاد می‌شود و همگان را در انتظار یک کودتای قریب‌الوقوع قرار می‌دهد. درج خبر محرمانه واگذاری امنیت تهران به سپاه [در روزنامه /برار] و نیز انتشار نامه محرمانه فرماندهان سپاه به آقای خاتمی مکمل و مؤید این شایعات بود.

۶- عصر دوشنبه (۲۸ تیر) شنیده شد که فرمانده سپاه پاسداران به عنوان فرمانده نظامی تهران نامه‌ای به دادسرای انقلاب نوشته و خواستار تعطیل برخی مطبوعات شده است. این شایعه نیز تحلیل فوق را قوت می‌بخشد و تصویر سناریوی براندازی را تکمیل می‌کند.

ب) آنچه در شرف وقوع است:

ادامه این سناریوی براندازی، که هنوز (تا صبح سه‌شنبه ۲۹ تیرماه) تحقق نیافته ولی تحقق آن را محتمل می‌دانم، به شرح زیر است:

۱- دادسرای انقلاب، در اجابت خواست فرمانده نظامی تهران، به تعطیل برخی روزنامه‌های منتسب به "جناح دوّم خرداد" دست خواهد زد.

۲- این امر طبعاً واکنش تند "جناح دوّم خرداد" را در پی خواهد داشت و به احتمال زیاد به استعفای آقای خاتمی خواهد انجامید.

۳- کاملاً محتمل است که این واکنش موج جدیدی از آشوب‌های خیابانی را در سراسر کشور برانگیزاند و فضای کشور را به شدت متشنج و بحرانی کند.

۴- با آغاز دور جدیدی از آشوب، آمریکا با ادعای دفاع از "حقوق بشر" و "دمکراسی" فعالانه وارد گود خواهد شد و موشک‌باران برخی مراکز حساس کشور را آغاز خواهد کرد. این احتمال را کاملاً جدی می‌دانم و مدت‌هاست به این تحلیل رسیده‌ام که سومین هدف قدرت‌نمایی آمریکا، پس از عراق و کوزوو، ایران است.

۵- این تهاجم با حمله نظامی ترکیه به مناطق مرزی ایران تکمیل خواهد شد. سخنان اجویت و حمله اخیر به پادگان سپاه در بیرانشهر را بهیچوجه تصادفی نمی‌دانم.

۶- پیامد این حوادث قابل پیش‌بینی نیست. بدینانه‌ترین احتمال این است که تحریکات داخلی، که بستر اجتماعی و سیاسی کاملاً آماده‌ای دارد، به اضافه موشک‌باران آمریکا و حملات زمینی و هوایی ترکیه به سقوط نظام منجر شود. خوش‌بینانه‌ترین احتمال لطمات بسیار سنگین و جبران‌ناپذیر مادی و معنوی بر پیکر نظام است.

ج) چه باید کرد؟

روش تبلیغاتی را که برخی نشریات، به‌ویژه کیهان، در روزهای اخیر در پیش گرفته‌اند، بسیار نادرست و خطرناک و دقیقاً در جهت تحقق سناریوی براندازی فوق می‌دانم. گویا اینان، به تأثیر از برخی القاءات مشکوک، گمان برده‌اند که زمان برای تسویه حساب با جناح موسوم به "دوّم خرداد" و ساقط کردن آقای خاتمی فراهم است و طبق این تحلیل به ارائه همان تصویری از حوادث دست می‌زنند که در سناریوی فوق می‌گنجد. پس از ماجرای سعید اسلامی [سعید امامی] و موسوی [مصطفی کاظمی]، که اولی مظهر انقلابی‌گری می‌نمود و دومی اسوه تقوا، به این نتیجه رسیده‌ام که احتمال "نفوذ" و کاشتن عناصر توطئه‌گر و مخرب در صفوف انقلاب را نباید دست کم گرفت. این که برخی عناصر نفوذی، در هر دو جناح، به جدّ و با تمام قوا در کار تکمیل سناریوی براندازی فوق هستند کاملاً محتمل است. به‌علاوه، احتمال القاء‌پذیری و آلت شدن را نیز اندک نمی‌دانم. بر روزنامه کیهان تأکید می‌کنم زیرا مواضع آن در روزهای پس از راهپیمایی ۲۳ تیر را با دقت دنبال کرده و آن را به شدت در موضع تهاجمی و در جهت زمینه‌سازی تبلیغاتی "کودتا" یافته‌ام.

با عنایت به موارد فوق و هجوم شدیدی که علیه آقای خاتمی آغاز شده طرح زیر را تقدیم می‌کنم:
همانگونه که مقام معظم رهبری در سخنان خویش بیان فرمودند: آزادی در جوهره اسلام و خواست انقلاب

و نظام مقدس جمهوری اسلامی و متولیان آن بوده و هست (نقل به مضمون از یکی از آخرین بیانات ایشان). ولی، به دلیل عملکردهای بد و بعضاً مشکوک (مانند اقدامات سعید اسلامی)، تاکنون چنین جلوه داده شده که گویا نظام در برابر "فشار افکار عمومی" مجبور به اعطای امتیازاتی شده. متأسفانه، این عملکردهای بد تأثیرات مخربی بر جای نهاده. اکنون بهترین زمان است که این تصویر مقلوب و نادرست اصلاح شود....

پیشنهادات:

- ۱- تشکر از دلسوزی نیروهایی که نسبت به کیان نظام حساس و دلبسته‌اند.
- ۲- حوادث دانشگاه ناشی از خواست حق طلبانه دانشجویان بود که البته با برخی افراط‌های خاص دوران جوانی و دانشجویی آمیخته بود که طبیعی است.
- ۳- تأکید بر تنبیه عناصر نفوذی و توطئه‌گر و خاطی چه در حمله به کوی دانشگاه و چه در آشوب‌های خیابانی.
- ۴- تأکید بر این که شورش‌های خیابانی و حوادثی از این قبیل برای هر جامعه زنده کاملاً طبیعی است؛ دارای ریشه‌های اجتماعی است که باید شناخته و رفع شود. هر کس که به دلیل جهالت یا جوانی عمل خطایی کرد الزماً نفوذی و توطئه‌گر نیست، هر چند توطئه‌گرها و نفوذی‌ها هم بودند.
- ۵- طبیعی است که دشمنان انقلاب بکوشند از این حادثه استفاده و بهره‌برداری کنند و آشوب‌ها را دامن زنند ولی درباره تأثیر و نقش آنها زیاد اغراق می‌شود که درست نیست. می‌توان مقایسه کرد با شورش سال ۱۹۹۲ شهر لوس آنجلس که همه شاهد فیلم‌های آن بودیم.
- ۶- تشکر از آقای خاتمی و زحمات دولت او و برخورد خردمندانه آن‌ها به تحسن دانشجویی و آشوب‌های خیابانی.
- ۷- تأکید بر قانون اساسی و قانونمندی نظام و جامعه.
- ۸- تأکید بر این که آزادی مطبوعات و سیاست‌های آقای خاتمی مورد تأیید است. این سیاست‌های نظام و خواست متولیان نظام از اول انقلاب بوده تا امروز. در بیست ساله پس از انقلاب تنها یک دوران کوتاه محدودیت داشتیم که ناشی از عملیات تروریستی و جنایتکارانه منافقین بود که به سرعت رفع شد. (تا سال ۱۳۶۱ حتی نشریات گروه‌هایی چون حزب توده و فداییان اکثریت نیز منتشر می‌شد. نشریه آدینه از سال ۱۳۶۳ آغاز به انتشار کرد. واقعاً به جز مقطع سال ۱۳۶۲ در کدام دوران بیست ساله اخیر "دگراندیشان" نشریه نداشتند؟)
- ۹- با توجه به مواضع بسیار افراطی روزنامه کیهان واقعاً ضرور است نسبت به تعویض مدیر مسئول مؤسسه فوق اقدام شود. این اقدام مکمل مواضع فوق خواهد بود....

نگارش تحلیل فوق در ساعت سه و نیم بامداد سه‌شنبه ۲۹ تیر ۱۳۷۸ به پایان رسید. به یقین، تحلیل‌گران دیگر نیز بودند که با دقت و دلسوزی و درایت فرایند حوادث را رصد می‌کردند و پیشنهادات مشابهی ارائه نمودند. در پی این‌گونه اطلاع‌رسانی‌ها، سیر حوادث، که به سمت فاجعه و جنگ داخلی می‌رفت، به‌ناگاه دگرگون شد. از ۲۳ تا ۳۰ تیر ۱۳۸۷ تبلیغات تلویزیونی به شدت تحریک‌آمیز بود در حدی که حتی تصاویر آقای خاتمی، رئیس‌جمهور، را نشان نمی‌داد. این رویه با اعلامیه‌های تحریک‌آمیز وزارت اطلاعات تکمیل می‌شد. از برنامه اخبار ۹ شب چهارشنبه ۳۰ تیر شبکه اول سیما چرخشی ناگهانی رخ داد. در تفسیر سیاسی پس از خبر برای نخستین بار بر «وحدت ملی» تأکید شد و حضور عناصری در سطوح میانی هر دو جناح که تشنج‌آفرینی می‌کنند. برنامه تهیه شده درباره حوادث دانشگاه، به‌رغم وعده پیشین و پخش تیزرهای تبلیغاتی آن، به دلیل مواضع افراطی و تنش‌زا، پخش نشد. حوالی ساعت ده بعد از ظهر پنجشنبه آقای محسن رضایی در برنامه «جهان سیاست» حدود یک ساعت صحبت کرد. تحلیل رضایی بسیار مهم بود. او کسانی را که علیه دولت آقای خاتمی کارشکنی می‌کنند «حداقل دارای نفسانیات» خواند و بر وحدت نیروهای انقلاب و «دمکراسی اسلامی» تأکید کرد. سرانجام، در ۸ مرداد ۱۳۷۸ مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه تهران اقدامات و مواضع آقای خاتمی را مورد تأیید قرار دادند و «حمایت قاطع» خویش را از دولت بیان نمودند. به‌گفته ایشان، «اصلاً فلسفه انقلاب آزادی مطبوعات و بیان» بود. رهبری در عین حال از حضور برخی غریبه‌ها و دشمنان در برخی مطبوعات گله کردند. هفته‌نامه/کونومیست، که سخنگوی متنفذترین کانون‌های زرسالار غرب به‌شمار می‌رود، در

سرمقاله پس از خطبه فوق نوشت: حادثه مهمی که در هفته اخیر در ایران رخ داد و مورد توجه تحلیل‌گران قرار نگرفت اتحاد پنهانی است که میان رهبر ایران، آیت‌الله خامنه‌ای، و رئیس‌جمهور، آقای خاتمی، پدید آمده است.

ده سال پیش به جدّ و با جسارت بر برکناری نیروهای افراطی از رسانه‌های مؤثر، مانند کیهان، تأکید کردم و امروز نیز بر همان باورم. همین کیهان زمانی که طالبان به قدرت رسید، و سیاستی خصمانه علیه ایران در پیش گرفت، به شدت بر طبل جنگ با طالبان می‌کوبید؛ حادثه‌ای که می‌توانست فاجعه‌آفرین شود. این تحریکات نیز به دلیل درایت رهبری خنثی شد. همان کانون مدعی بود یک روزه کابل را خواهد گرفت!

فضای کنونی، فضایی که به سرعت به سوی تنش می‌رود، ناگهان مرا به ده سال پیش برد. چقدر سناریوها شبیه است. آیا در روزهای آینده، به‌ویژه پس از اعلام نتایج، همین سناریو رقم خواهد خورد؟

دوستان!

مرا متهم کرده‌اید که «به دلیل تأمین منافع شخصی» مبارزه با فساد را از یاد برده‌ام زیرا از «افشای اسامی» در مناظره تلویزیونی احمدی‌نژاد استقبال نکرده‌ام. نوشته‌اید:

کسی که مدّعی مبارزه با دزدان و مفساد آنان است، چگونه است اکنون طرفداری خود را از همه کسانی اعلام می‌دارد که روزی در حسرت برده شدن نام آنان و افشای عملکردشان بوده است؛ یا نکند می‌خواهید بگویند کسی که پرونده همه زیر بغل اوست از این جریانات اطلاع ندارد... خوب است کمی با مردم همراه می‌شدید مطمئناً آن وقت می‌دانستید که مردم هم از شما شجاع‌ترند هم حافظه بهتری دارند، هم نان را به نرخ روز نمی‌خورند و هم طرفداری‌شان از فردی خاص به دلیل تأمین منافع شخصی‌شان نیست.

اول، «تأمین منافع شخصی» را در نیافتیم. اگر منظور این است که حمایت از مهندس موسوی به طمع دریافت پاداش از اوست؛ چنین نیست. شما مهندس موسوی را نمی‌شناسید ولی من می‌شناسم. با برخی دوستان قدیمی مهندس، که پیش از انقلاب با او دوست نزدیک بوده‌اند، دوست بوده‌ام. از میرحسین موسوی دلخور بودند و او را «ناوفا دار به دوستان قدیمی» می‌خواندند. این تعبیر ناشایست است. آنان دلخور بودند که مهندس در زمان قدرت مقام و منصب و امتیازی به ایشان نداد. این روحیه مهندس موسوی را خوب می‌شناسم و می‌دانم که وی جدّی‌تر و در روابط دوستانه اصول‌گراتر از آن است که برای این‌گونه حمایت‌ها و ستایش‌ها پاداشی عطا کند. این صفت مهندس را می‌ستایم. یقین دارم که اندکی پس از پیروزی او «سهم‌خواهان»، که هم اکنون مبلغین مهندس‌اند و در این و آن شهر سخنرانی می‌کنند، خواهند رنجید و مخالفت را آغاز خواهند کرد. به‌علاوه، زمانی که من، پیش از اتخاذ قطعی تصمیم مهندس بر نامزدی ریاست جمهوری، در پنجشنبه ۱۷ بهمن ۱۳۸۷، با مهندس دیدار کردم و سپس آن یادداشت را نوشتم، کسی گمان نمی‌برد میرحسین موسوی ناشناخته برای نسل جوان چنین محبوب خواهد شد. آن زمان پیروزی احمدی‌نژاد در انتخابات دهم محتمل به نظر می‌رسید و رقیب اصلی او آقای خاتمی بود. کسی گمان نمی‌برد مهندس به‌طور جدّی وارد عرصه شود یا خاتمی کناره گیرد؛ نه «قلم نیوز» در کار بود نه «موج سبز».

دوم، آری! آرزوی من مبارزه قاطع با فساد است که تاروپود نظام جمهوری اسلامی ایران را فراگرفته. بارها و بارها در این زمینه قلم زده‌ام. واژه «مافیای» را، به معنی روشن و تعریف شده نه موهوم و نه ماکیاویلیستی، در فرهنگ سیاسی ایران متداول کردم: «گروه‌های ذینفوذی که بر حیطه معینی از اقتصاد، سیاست و فرهنگ سیطره انحصاری برقرار کرده و از روش‌های "مافیایی" برای حفظ این انحصار بهره می‌جویند.» سال‌ها پیش، پیش از دو خرداد ۱۳۷۶، از «طبقه جدید» سخن گفته‌ام و از افراد و کانون‌هایی که با بهره‌گیری از قدرت سیاسی به ثروت‌های کلان رسیده‌اند. از "مافیای نفتی" گفته‌ام و در راه ترویج این مفهوم و شناخت مصادیق و ارائه راه‌کارهای مبارزه با آن کوشیده‌ام. به تمام آن‌چه کرده‌ام باور عمیق دارم.

آقای احمدی‌نژاد در انتخابات نهم مبارزه با «حلقه بسته قدرت» و «مافیای نفتی» را به شعار خود بدل کرد. این شعار جذاب و برای همگان مطلوب بود. ولی از زمانی که کابینه خود را به مجلس معرفی کرد، به تدریج روشن و روشن‌تر شد که وی به شعارهای انتخاباتی‌اش وفادار نیست. سعیدلو، معاون اجرایی رئیس‌جمهور و اولین گزینه او برای تصدی وزارت نفت، از اساس مافیای نفتی را منکر شد و سایر نزدیکان احمدی‌نژاد حتی منکر طرح این شعار در

انتخابات نهم شدند. برای وزارت نفت گزینه‌های متعدد عرضه شد. برترین گزینه مهندس سید علی بهشتیان بود که در میان کارکنان وزارت نفت، هم به دلیل مبارزه‌اش با «حکمرانان نفتی» و هم به دلیل تخصص‌اش، اعتبار فراوان داشت. مهندس بهشتیان برترین و بهترین گزینه برای وزارت نفت بود ولی احمدی‌نژاد او را نپذیرفت و کوشید صادق محصولی را وزیر نفت کند. این بهشتیان، که با آیت‌الله شهید دکتر بهشتی نسبتی ندارد، دوست صمیمی مهندس موسوی بود و من در جریان مبارزه با قرارداد شل، در زمان وزارت زنگنه، از طریق مهندس موسوی با او آشنا شدم. آیا محصولی، کسی که از طریق قاچاق نفت میلیاردها تومان ثروت اندوخته، گزینه مناسبی برای مبارزه با مافیای نفت و گاز بود؟ سپس، احمدی‌نژاد ناگزیر وزیر همامانه را وزیر نفت کرد؛ مدیری که سالم و خوش‌نام بود ولی توانمندی کافی را برای مبارزه با مافیای نفتی نداشت. وزیری همامانه نیز استعفا داد زیرا نتوانست خواست‌های تحمیلی و غیرقانونی حلقه نزدیک اطرافیان احمدی‌نژاد را بپذیرد. سرانجام، وزارت نفت به نودری سپرده شد. اجازه دهید بیش از این سخن نگویم؛ از سوابقش در دوره هشت ساله نمایندگی شهر کازرون و غیره.

کدام مبارزه با مافیای نفتی؟ آیا احمدی‌نژاد نمی‌توانست بخشی از اوقات خود را، از ابتدای ریاست جمهوری، صرف تحقق شعار مبارزه با فساد کند؛ همان شعاری که او را به قدرت رسانید! آیا او نمی‌توانست پرونده استات اوایل را، که در سراسر جهان شهرت دارد، از مجاری قانونی و کارشناسی پیگیری کند و در طول چهار سال به فرجام رساند؛ بالاخره، باید در محاکم قضایی ایران روشن می‌شد که وابستگان آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در این ماجرا مقصرند یا بی‌گناه. چرا ناگهان در شب انتخابات استات اوایل و فرزندان هاشمی رفسنجانی را مطرح کرد؟ این ماجرا، و فساد دیوان‌سالاری در دولت‌های هاشمی و خاتمی، چه ربطی به مهندس موسوی داشت؟ آیا در این عملکرد کم‌ترین مایه‌ای از سلامت و صداقت می‌توان دید؟

آقای احمدی‌نژاد در مناظره با مهندس موسوی کینه‌ای عمیق از دوران امام راحل نشان داد. این امر بارز بود. نمی‌دانم چرا بعضی‌ها ندیدند؛ زمانی که با پرخاش و اعتراض از اعزام نیرو به لبنان سخن می‌گفت یا از گروگان‌گیری! آیا می‌توان منکر شد که وابستگان به انجمن حج‌تیه در دستگاه ایشان به چنان اقتداری دست یافته‌اند که در تاریخ جمهوری اسلامی ایران سابقه نداشته است؟ آقای احمدی‌نژاد از برخورد نامناسب در دوران دولت مهندس موسوی به روزنامه رسالت گلایه می‌کند. آیا می‌توان نامه‌های عتاب‌آمیز امام راحل به گردانندگان روزنامه رسالت را فراموش کرد؟ امام خطاب به چه کسانی تعبیر «اسلام آمریکایی» را به کار بردند؟ خطاب به چه کسانی فرمودند: شما عرضه اداره یک ناوایی را ندارید؟ کانون‌های حامی احمدی‌نژاد از که انتقام می‌گیرند؟ از موسوی یا از امام؟

آقای احمدی‌نژاد تمامی پروژه‌هایی را که دستاوردهای سی ساله انقلاب است، با خودشیفتگی و نفسانیت بیمارگونه، به عملکرد چهار ساله خود نسبت می‌دهد. این همه بی‌صداقتی و بی‌انصافی را چگونه می‌توان ندید؟ تلاش برای تأمین انرژی هسته‌ای، که پیش از انقلاب آغاز شده بود، در دولت مهندس موسوی به‌طور جدی پیگیری شد. دولت‌های آقایان هاشمی و خاتمی نیز همان راه را ادامه دادند. راهبر این دستاورد مقام معظم رهبری بود یا احمدی‌نژاد؟ من اهل شیرازم و می‌دانم که جاده استراتژیک عسلویه - جم در زمان ریاست جمهوری آیت‌الله هاشمی و به ابتکار وی آغاز شد و در دوران احمدی‌نژاد پایان یافت. آیا این پروژه را می‌توان دستاورد دولت احمدی‌نژاد، به تنهایی، نامید؟ سایر پروژه‌های بزرگ دیگر نیز این‌گونه است.

به عملکرد چهار ساله دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی دولت احمدی‌نژاد بنگرید. این کارنامه با ایجاد «کیس‌های» جنجالی و بی‌ثمر «حقوق بشر»، به ضرر جمهوری اسلامی ایران، به کلی سیاه است: دستگیری و آزادی رامین جهان‌نگلو و هاله اسفندیاری، تخریب حسینیه وقفی شریعت در قم و سایر مراکز دراویش گنابادی، که در سال ۱۳۶۰، در اوج درگیری‌های داخلی، آیت‌الله محمد محمدی گیلانی، حاکم شرع وقت، تعرض به آنان را اکیداً منع کرده بود، دستگیری و آزادی عجیب رکسانا صابری، دستگیری اعضای محفل امری بهائیان ایران که شبکه علنی و کم‌خطر فرقه بهائی به‌شمار می‌رود در حالی که گردانندگان وزارت اطلاعات به پدیده‌ای به‌نام سازمان مخفی فرقه بهائی و مخاطرات بزرگ آن اعتقاد ندارند به‌رغم اسناد تاریخی که وجود شبکه بابیان و بهائیان مخفی و نفوذ آنان در دیوان‌سالاری از دوره قاجاریه و حرکت‌های تروریستی و تخریبی آنان را، از جمله و به‌ویژه در ماجرای «کمیته مجازات» و «نهضت جنگل»، ثابت می‌کند.

دوستان!

صدها برگ سند خدشه‌ناپذیر درباره مفاسد مالی مدیران عالی‌رتبه یا میانی در دفتر داوود احمدی‌نژاد، برادر بزرگ و

بازرس ویژه رئیس‌جمهور، انباشته شده. کدام پرونده سامان یافته و به محاکم قضایی ارجاع شده؟ مدیرانی را می‌شناسم که به‌رغم فساد آشکار مالی، و اطلاع رئیس‌جمهور و رئیس بازرسی او از مفاسدشان، عزل نشدند که ارتقاء نیز یافتند. کسانی را می‌شناسم که فسادشان، اخلاقی یا مالی، جنجال‌ها برانگیخت، به این دلیل از نهادهای مربوطه برکنار یا پاکسازی شدند ولی رئیس‌جمهور آنان را در تیم خود یدک می‌کشد گویی عامدانه در پی اعاده حیثیت از ایشان است.

دوستان!

درباره عملکرد چهار ساله دولت آقای احمدی‌نژاد می‌توان کتابی قطور نگاشت. موارد فراوانی است که بعدها به‌طور مستند، من یا دیگران، خواهند نوشت. در یادداشت‌های چهار ساله اخیر وبلاگ من موارد فراوانی می‌توان دید. به این دلیل، برخی عناوین برگزیده را در صفحه اول وبلاگ خود به نمایش گذاشتم؛ اقدامی که مورد اعتراض شما قرار گرفت.

دوستان!

من یک روزه به این داوری نرسیدم. من دیگر به احمدی‌نژاد رأی نخواهم داد. هرگز!

شیراز

دوشنبه، ۱۸ خرداد ۱۳۸۸ / ۸ ژوئن ۲۰۰۹، سه بامداد